

«نفس» نور است یا وجود؟

بررسی تفسیر وجودی ملاصدرا از دیدگاه شیخ اشراق

درباره نور بودن نفس

علی بابایی*، دانشجوی دکتری فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی
قاسم پورحسن درزی، دانشیار فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

ملاصدرا در آثار خود، بویژه در تعلیقات بر شرح حکمة الاشراق، از آراء شیخ اشراق درباره نور خوانشهایی ارائه میدهد که همسو با آموزه‌های مکتب فکری خود وی، یعنی متکی بر مباحث وجودی است. از مهمترین این خوانشها، تفسیر نور بودن نفس یا «من» به «وجود» است. نظرات ملاصدرا در این نوع خوانشها، که بر تفسیر نوریت نفس به وجود هم اثر میگذارد، بر یکسان‌انگاری نور و وجود استوار است، حال آنکه با توجه به آموزه‌های مکتب اشراق نمیتوان نور، بمعنای مورد نظر شیخ اشراق را با وجود یکی دانست.

در این مقاله، نخست مشروح مباحث شیخ اشراق و خوانشهای وجودی ملاصدرا در مبحث نوریت نفس، تقریر و آنگاه در دو مرحله خوانشهای ملاصدرا بررسی و نقد میشود؛ اول با بررسی و نقد نظریه یکسان‌انگاری نور و وجود و دوم بررسی و نقد مضمون خوانشهای وجودی.

علاوه بر مبنامحوری، دلیل تفاوت تعبیر شیخ اشراق و ملاصدرا از نفس اینست که شروع فلسفه از نفس، ویژگی منحصر بفرد مکتب اشراق است حال آنکه نفس‌شناسی نزد ملاصدرا جزو مباحث حکمت بشمار می‌آید. با شروع از نفس، اصطلاح نور شکل میگیرد.

حال آنکه در مبنای ملاصدرا اصطلاح وجود از قبل سامان یافته و نفس به آن متصف و تفسیر میشود.

کلیدواژگان

نفس نور
شیخ اشراق
ملاصدرا

مقدمه

مبحث ارتباط بین نور و وجود از مباحث اساسی و سرنوشت‌ساز در بررسیهای تطبیقی بین دو مکتب اشراق و متعالیه است. یکی از مباحث مهمی که از سرنوشت نسبت نور و وجود اثر میگیرد، مبحث نفس و نسبت آن با نور یا وجود است. در مکتب شیخ اشراق نفس اهمیتی بسیار کلیدیتر از هر مکتب دیگری پیدا میکند چرا که بدالت شواهد مختلف، نفس نقطه آغاز فلسفه اشراقی است و بتصریح مؤسس حکمت اشراق، کلید فهم این مکتب است.^۱

(نویسنده مسئول) Email:hekmat1468@yahoo.com*

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۹ تاریخ تأیید: ۹۴/۸/۱۲
این مقاله از رساله دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی استخراج شده است.
۱. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۴۸۴.

بنابراین، عدم فهم دقیق نوریت نفس، در نهایت به انحراف در فهم حکمت اشراق می‌انجامد؛ یا اگر نوریت آن به وجود تفسیر و تأویل شود، در نهایت به یکسان‌انگاری مکتب اشراق با فلسفه وجودی ملاصدرا منجر خواهد شد که یا تفاوتی جز در چند اصطلاح بین آنها باقی نخواهد ماند یا تناقضهایی را پیش خواهد کشید که دشواریهای متعدد در پی خواهند داشت. بنابراین، پرداختن به موضوع نفس که از مباحث نور و وجود تأثیر میپذیرد با سرنوشت حکمت اشراق و نیز حفظ صلابت اندیشه‌ها و جلوگیری از خطر انحراف و استجداب قهری در دیگر مکتبها ارتباط تنگاتنگ دارد.

در این مقاله بیشتر تعلیقات ملاصدرا بر شرح حکمة الاشراق را مورد ارزیابی قرار میدهم؛ اهمیت اثر یاد شده اینست که مباحثه و مواجهه بی‌مستقیم بین وجود محوری ملاصدرا و نور محوری شیخ اشراق روی میدهد. بنابراین، براحتی میتوان این مواجهه را ارزیابی کرد.

۱. نوریت نفس در حکمت اشراق

شیخ اشراق در ابتدای طرح نظریه نور بودن نفس میگوید: (۱) هر کس دارای ذاتی باشد که از آن غافل نمیشود، غاسق نیست، زیرا ذاتش نزد او ظاهر است، حال آنکه هیچ غاسقی نزد خود حاضر نیست. این حضور نزد خود هیئت ظلمانی در غیر نیز نیست، زیرا هیئت نوری نیز در ذات خود نور نخواهد بود، چه رسد به هیئت ظلمانی. بنابراین، کسی که از ذات خود غافل نمیشود نور مجردی است که به آن نمیتوان اشاره کرد.^۲

(۲) شیء قائم به ذات خود که مدرک ذات خود است بر ذات خود با مثال ذاتش در ذاتش علم پیدا نمیکند؛ (۳) اگر علم یاد شده به مثال باشد - درحالیکه مثال من بودن (أنائیت) همان من بودن نیست - مثال من بودن در نسبت به من بودن، «او» خواهد بود، چراکه مثال یاد

شده غیر از من بودن است و مدرک در این حال «او» است. از این حالت لازم می‌آید که ادراک من بودن همان ادراک چیزی باشد که «او»، «او» است و در نتیجه ادراک ذاتش بعینه ادراک غیر ذاتش باشد و چنین امری محال است؛ برخلاف آنجا که امور خارج از خود را درک میکند که اگر آن را با مثال درک کند محالی پیش نمی‌آید. در واقع، در اینجا مثال و آن چیزی که مثال، مثال آن است، هر دو «او» هستند.

اینکه: اگر ادراک شیء از ذات خود و علم او به ذات خود به مثال باشد، اگر نداند که آن امر مثالی برای نفس خود است، در واقع به نفس خود علم پیدا نکرده است و اگر بداند که آن مثال، مثال خودش است، در واقع خودش را بدون مثال درک کرده است.

شیئی که قائم به ذات خود است و آن را درک میکند، تصور نمیشود که خود را به امری زاید بر نفس خود درک کند، چراکه آن امر زاید بر ذات شیء، صفت آن شیء است؛ اگر شیئی که ذات خود را درک میکند حکم کند که هر صفت زاید بر ذاتش - علم باشد یا دیگر صفات - متعلق به ذات اوست (۴)، در این صورت ذاتش را قبل از همه صفات و غیر صفات دانسته است و در این حال لازم می‌آید که بر ذاتش با صفاتی زاید بر ذات علم نیافته باشد.^۳

ما از ذات خود و از ادراک آن غایب نمیگردیم و چون ممکن نیست که ادراک به صورتی یا به امری زاید باشد، در ادراک ذات خود به غیر ذات خود که بر خودش آشکار است یا به غیر غایب از ذات خود احتیاج پیدا نمیکنیم. از این نکته بر می‌آید که ادراک ذات ما بر خودش به نفس ذات خود و بدون امری زاید است و ذات ما هرگز از ذاتمان و جزء ذاتمان غایب نمیشود. چیزی که ذات ما از آن غایب شود - مانند اعضای چون قلب و کبد و دماغ و

۲. همان، ج ۲، ص ۱۱۱.

۳. همانجا.

همهٔ برزخها و هیاتهای ظلمانی و نوری - جزو ذات ما نیست. بنابراین، عضو و امر برزخی جزو ذات ما نیست وگرنه از آن غایب نمیشدیم، چراکه ما بر ذات خود همیشه و پیوسته علم داریم.^۴

جوهریت اگر به کمال ماهیت ذات تعریف شود، یا عبارت از سلب موضوع یا سلب محل باشد، امر مستقلى نیست تا ذات ما همان نفس جوهریت باشد. اگر جوهریت را در معنی مجهول بگیریم و ذاتمان را بدون امری زاید بطور مستمر و همیشه درک کنیم، پس دیگر (۵) جوهریت غایب از ما همهٔ ذات ما یا جزء ذات ما نیست. اگر دقیق و بایسته کنکاش کنیم آنچه را که ما با آن ما هستیم جز چیزی که به ذات خود مدرک است، نمی‌یابیم و این همان من بودن ماست. (۶) هر کسی که ذات خود و من بودن خود را درک کند، همین حکم را دارد و اگر خود را خوب و ارسى کند چیزی جز مدرک ذاتش نمی‌یابد. بنابراین، مدرکیت به هر نحوی که باشد، به صفتی یا امری زاید نیست. مدرک بودن جزء من بودن انسان نیست تا در این حال جزء دیگر مجهول باقی ماند بلکه تمام من بودن ما همان مدرک بودن ماست؛ اگر آن جزء دیگر غیر از مدرک بودن و فهمیدن^۵ باشد، مجهول خواهد بود و در نتیجه از ذات ما نخواهد بود که فهمیدن ذات ما زاید بر آن نیست.

پس روشن میشود که شیئیت نیز بر فهمنده و مدرک بذاته زاید نیست. از اینرو کسی که ذات خود را میفهمد ظاهر لِنفسهٔ بنفسه است و هیچ ترجیحی وجود ندارد که ظهور حالى برای او باشد بلکه او خود ظاهر است نه چیزی دیگر. از اینجا روشن میشود که مدرک ذات خود، نور لِنفسه است و در نتیجه نور محض میباشد. درک اشیای دیگر تابع ذات ماست و استعداد مدرک بودن عرضی ذات ماست؛ یعنی استعداد مدرک اشیای خارج بودن، خارج از حقیقت ذات ماست و حقیقت ذات ما را

■ موضوع نفس در دو حکمت متعالیه و اشراق کاملاً متفاوت از دیگری مورد بررسی قرار میگیرد. نفس در حکمت اشراق آغاز حکمت است و در حکمت متعالیه از مباحث حکمت. نگاه اشراقی نظر از نفس به نفس است، بعنوان اولین چیزی که درک میشود و نگاه صدرایی نظر از عقل به نفس بعنوان پدیده‌یی از پدیده‌ها.

نمیسازد. اگر برای ذات خود آئیتی را فرض کنیم که نخست هست و آنگاه خود را درک میکند، خود ذات ما بر ادراک تقدم خواهد داشت. در این حال ذات ما مجهول خواهد بود و این محال است، زیرا محال است ذاتی که حقیقتش همان مدرکیت و ظهور است، مجهول باشد. پس حقیقت مطلب آن است که مدرک ذات خود همان نفس ظهور و ادراک است.^۶

ضابطهٔ نور اینست که: (۷) نور همان ظاهر در حقیقت ذات خود و ظاهر کنندهٔ غیر به ذات خود است. این نور در ذات خود از هر چیزی که ظهور زاید بر حقیقتش باشد، ظاهر تر است.

ظهور انوار عارض، به امری زاید بر آنها نیست تا در نفس خود خفی باشند بلکه ظهور آنها به حقیقت نفسشان است. روال بهیچ وجه اینگونه نیست که نخست نور حاصل شود، سپس ظهور با آن همراه گردد؛ اگر اینگونه باشد نور در حد ذات خود نور نخواهد بود و چیزی دیگر آن را ظاهر خواهد نمود؛ بلکه حق این است که نور ظاهر است و ظهورش نور بودن اوست.

بتعبیری دیگر، ما نمیتوانیم بگوئیم انیت ما چیزی است که ظهور لازمهٔ آن است و در نتیجه آن شیء در

۴. همان، ص ۱۱۲؛ شیرازی، شرح حکمة الإشراق، ص ۳۸۳

به بعد.

۵. شاعریت.

۶. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۱۳.

ذات خود خفی باشد، بلکه انیت ما خود ظهور و نوریت است. همچنین میدانیم که شیئیت از محمولات و صفات عقلی است و همینگونه است حقیقت و ماهیت بودن شیء. عدم غیبت امری سلبی است که نمیتواند ماهیت ما باشد چرا که امر سلبی نمیتواند ماهیت من بودن ما باشد؛ در نتیجه جز ظهور و نوریت باقی نمیماند. هر کسی که ذات خود را درک کند نور محض است و هر نور محضی به ذات خود ظاهر و به ذات خود^۶ مدرک است.^۸

خوانش وجودی ملاصدرا از دیدگاه سهروردی

ملاصدرا درباره دیدگاه شیخ اشراق هفت تعلیقه قابل توجه ذکر کرده است که در ذیل به آنها میپردازیم.

۱. «هر کس دارای ذاتی باشد که از آن غافل نمیشود غاسق نیست»

ملاصدرا معتقد است این بیان سهروردی نظیر سخن حکماست که گویند: «کل ما یدرک ذاته فهو غیر جسمانی»، زیرا «ادراک» هنگام وجود چیزی برای امر موجودی که - مانند هیولای اولی و کلی طبیعی - بالقوه نیست، حاصل میشود و دارای وجود متفرقی - مانند مقدار و عدد - نیست، زیرا تفرقه نوعی از عدم است. پس هر مقدار یا ذیمقدار، عدد، ذیعدد، ذات خود و دیگری را تعقل نمیکند، زیرا ادراکی که بر غیر دارد بعد از ادراک خود بر ذاتش است؛ هر چیزی که وجودی برایش نیست بر غیر نیز وجودی ندارد و بهمین نحو هیچ عرضی نمیتواند ذات خود و ذات دیگری را درک کند، زیرا علم نزد این حکما همان وجود است.^۹

۲. «شیء قائم به ذات خود که مدرک ذات خود است، بر ذات خود با مثال علم پیدا نمیکند»

هر کس ذات خود را به وجهی درک کند که مشارکت بردار

نباشد، ادراک او بر ذاتش عین ذات شخصی اوست و در نتیجه به صورتی دیگر نیست، زیرا هر آنچه غیر هویت ذاتش است - چه کلی باشد یا جزئی، ذاتی یا عرضی - در نسبت به ذاتش بنحوی است که با «من» به آن اشاره نمیشود بلکه با «هو» مورد اشاره است. از اینجا دانسته میشود که ذات من عین وجود است، زیرا هر معنایی غیر از وجود، آنگاه که هویت شخصی ذاتم را درک میکنم مجهول و غایب از ذات من است.

با این بیان، اعتراض مشهور در این مقام دفع میشود. این اعتراض که: «نفس انسان اگر جوهری مجرد باشد و ذات خود را درک کند، بر احدی از عقلا در جوهریت نفس شکی باقی نمیماند» نه با این دلیل رفع میشود که شک کننده گاهی معنی جوهر را نمیداند، زیرا بسیاری از شککنندگان مانند جالینوس و هم مسلکانش آن را شناخته اند، بلکه به این بیان که: هر معنایی غیر وجود - چه ذاتی برای ماهیت باشد یا عرضی بر آن یا خود ماهیت - بهنگام تصور، غیر از وجود است. پس هر کس که وجود را با خود وجود شخصی به علمی حضوری درک کند، هر مفهوم ذهنی بی در این حضور شهودی از او غایب خواهد بود.

این بیان برهانی بر سه چیز است: اول) وجود، صورت [و تحقیقی] در خارج دارد. دوم) حقیقت نفس عین وجود است نه غیر و مصنف این نکته را در آخر تلویحات بیان کرده است. سوم) وجود نفس مفارق از ماده است.^{۱۰} ملاصدرا درباره رابطه انا و هو میگوید: «و وجود کل نفس هو ما یشیر الیه کل أحد بـ «أنا» فما یشار الیه بأنا غیر ما یشار الیه به هو فی الوجود فیمكن شهود الأول مع الذهول عن الآخر»^{۱۱}.

۷. لذاته.

۸. همان، ص ۱۱۴.

۹. ملاصدرا، تعلیقات بر شرح حکمة الإشراق، ص ۱۹.

۱۰. همانجا.

۱۱. همو، الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، ص ۲۵۴.

۳. «و نیز اگر به مثالی باشد»

ملاصدرا معتقد است در این بیان سهروردی منع و نقضی وجود دارد. منع اینست که: قبول نمیکنیم اگر کسی چیزی را به مثالی بداند ناگزیر باید بداند که آن مثالی بر آن شیء است، زیرا از حصول علم به چیزی لازم نمی آید که علم به آن لازم آید.

نقض نیز اینست که: اگر سخن گفته شده صحیح باشد، درک اشیای خارج از نفس که از نفس غایبند میسر نخواهد بود. در این صورت، هر ادراکی مستلزم این خواهد بود که ذات معلوم وجود داشته باشد و این باطل است. اگر سخن به موردی مربوط باشد که در آن معلوم با مثال، خودشیء عالم باشد و در آن ضرورت ادعا شود یا جایز دانسته شود، به وجه اول باز خواهد گشت و گرنه ما بسیاری از اشیاء خارجی را درک میکنیم و به ذهنمان هم خطور نمیکند که علم ما به آن عین معلوم است یا غیر آن^۳.

۴. «لازم می آید ذاتش را قبل از همه صفات بشناسد» ملاصدرا در این تعلیقه بیان میکند که شیخ اشراق میخواید این توهم را دفع کند که: علم نفس به ذات خود بسبب صفتی زاید بر آن، مانند حصول مثال نفس یا چیز دیگری است. او در شرح این مطلب میگوید: اثبات اشیایی که وجودشان بر انسان پوشیده میماند از راه علم حصولی، گاه به علل آن است، همانگونه که در برهان لم اینگونه است و گاه به معلولات آن، همانگونه که در برهان انّ چنین است. وهم انسان راه اثبات ذات او با عللش را نمیتواند طی کند، چراکه وجود او برای خودش از وجود انسان قویتر است و اگر هم پای در این راه بگذارد، شاید از راه اثبات آن با لوازمش و آثار آن که معلولاتش است بتواند چنین کاری انجام دهد. بسیاری از اشیاء با صفات شناخته میشوند و بسیاری از راه فاعلها و آثارشان. مصنف این وهم را به وجه خاص به این موضوع سابق بر

این از بین برد، به این بیان که: علم انسان به ذات خود بنحو آنائیت و علم انسان به غیر او بر وجه هویت و بر وجه عام است و آن اینست که علم به صفت هر چیزی، از آن نظر که صفتی بر اوست، بعد از علم به آن چیز است. بنابراین، علم به آن از علم به صفتش بدست نیامده است^۳.

۵. «جوهریت غایب از تو همه ذات تو یا جزء ذات تو نیست»

در این تعلیقه، ملاصدرا حاصل بیان سهروردی را اینگونه تقریر میکند: حقیقت نفس وجود است - که در زبان اشراق از آن به نور تعبیر میشود - نه امری زائد بر آن. توضیح اینکه انسان وقتی ذات خود را حاضر میسازد و به ذات خود اشاره میکند، در ذات خود چیزی پیدا نمیکند جز امری که ذاتش را درک میکند. دیگر چیزها - از امور وجودی، مانند جسمیت و بدنیت و عضویت؛ امور اضافی، مانند نفسیت و ناطقیت و امور سلبی، مانند سلب موضوع یا ماده - را در ادراک ذاتش ضروری نمی یابد بلکه آنچه ممکن نیست از آن زایل شود یا در مورد آن شک کند، موجود بودن آن برای ذات خودش و واجد بودن ذاتش است.

اگر چیزی از این معانی همان نفس یا جزئی از نفس باشد، ادراک آن بدون ادراک نفس ممکن نمیشود؛ و اگر هنگام ادراک ذاتمان از هر مفهوم کلی بی - جدا از اینکه ذاتی یا عرضی فرض شود - غفلت کنیم، عین ذات ما و داخل در ذات ما نخواهد بود. این با ذاتی بودن برخی از آنها منافاتی ندارد. اینکه یک چیز برای امری ذاتی است به این معناست که آن امر بر حسب وجود خودش بنحوی است که مصداقی برای انتزاع مفهومش از آن و مطابقی بر حکم به آن است. در این حال لازم نمی آید آن مفهوم از

۱۲. همو، تعلیقات بر شرح حکمة الإشراف، ص ۲۰.

۱۳. همان، ص ۲۱.

جهت مفهوم بودنش و کلی بودنش عینی برای آن یا جزئی برای آن امر باشد؛ بواقع بسیاری از وجودات صرف با وجود بساطت هویت وجودی خود مصداقی برای معانی بسیارند. آری! گاهی این حالت در ذاتی بودن شیء برای مفهوم شیء و ماهیت آن لازم می‌آید نه وجود آن. بنابراین، وقتی ادراک نفس از ذات خودش چیزی زاید بر ذاتش نباشد، هر آنچه که بر نفس جنسی یا فصلی معلوم یا مجهول فرض شود، اگر در ذات نفس داخل باشد ادراک ذات نفس بدون ادراک آن ممکن نخواهد بود و خود را در نخواهد یافت، حال آنکه دریافته است. پس دانسته میشود که هویت نفس عین وجود بسیط و حیات بسیط است. نمی‌گوییم عین مفهوم ایندو است، زیرا همه مفهوماً جدا از اینکه ذاتی یا عرضی باشند، از حصه وجود بحت خارجند.

پس نفس با بساطتش، وجود بحت، حیات بحت، قدرت بحت، اراده بحت و غیر آن است؛ به این معنی که مصداق مفهومهای این معانی همان ذات نفس به ذات آن است، بدون اینکه صفتی زاید بر ذاتش باشد.

ملاصدرا معتقد است سهرودی به این نکته با کلام خود اشاره میکند که: «فاذا تفحصت، فلا تجد ما أنت به أنت الا شيئاً مدرکاً لذاته و هو انائیتهک». صدرا در ادامه میگوید: این گفته ما که: «انائیتی که تو با آن تو هستی چیزی جز عین وجود و علم و نظایر آن نیست»، منافاتی با صدق اشیاء بسیاری، مانند جوهریت، شیئیت، انسانیت، ناطقیت و دیگر معانی ذاتی ندارد یا همه آنها در تصور زائدند و معنی عینیت آنها در وجود اینست که مطابق حکم بر آنها و مصداق حملشان بر چیزی، همان وجود آنهاست.^{۱۴}

۶. «هر کسی که ذاتش را و من بودن خود را درک کند، همین حکم را دارد»

در این تعلیقه نیز ملاصدرا نوریت نفس را به وجود تفسیر میکند و میگوید: هر کس که ذاتش را درک کند

دارای هویت بسیط وجودی است و ادراکش از ذاتش عین ذات اوست، بدون اینکه ماهیتی در میان باشد.

... هر هویت بسیطی (مثلاً عقل) مصداق و مطابقی

برای صدق همه معانی وجودی است. بهمین دلیل است

که گفته میشود: «العقل کل الموجودات»، زیرا وجود

تامی دارد که قوه و استعدادی در آن نیست، مگر امکانی

که بر حسب حالش و اعتبار جداگانه ذاتش، از وجود

واجب قیوم، آنهم نه در خارج بلکه در فرض دارد و امکان

و فقرش به وجوب واجب و غنای او و قصورش به

تمامیت جاعل قیومش متصل است و وجود مبدأ جلّ

ذکره تمام هر ذینقصی و غایت هر ذیغایتی است و او با

وجود این از هر بسیطی بسیطتر میباشد. پس دانسته

میشود که بساطت منافاتی با این ندارد که هویت واحدی

دارای معانی بسیار باشد که بر آن مترتب و در آن بنحوی

جمع است، نه بر جهت تخالف بلکه بنحوی دیگر. هر

چیز که حقیقتش بسیطتر باشد حیطه‌اش از برای معانی

وجودی بیشتر است و سعه‌اش برای موجوداتی

با درجه وجودی پایینتر بزرگتر، بنحوی که

وحدتش خدشه‌دار نمی‌گردد.^{۱۵}

۷. «نور ظاهر در حقیقت نفس خود و مظهر غیر خودش است»

ملاصدرا اینجا نیز معتقد است: این بیان دقیقاً وصف

وجود است و نور و چیز دیگری به آن وصف نمیشود

مگر بر حسب وجود عینیش (نه بر حسب ماهیت

کلیش). اگر از وجود خارجی موسوم به «نور» که مصنف

کلام خود را بر آن بنا نهاده صرف نظر شود و عقل به مفهوم

آن نظر اندازد آن را با چنان ویژگی‌یی نخواهد یافت؛

پوشیده نماند آنجا که می‌گوییم «نور وجودی مظهر غیر

۱۴. همانجا.

۱۵. همان، ص ۲۳.

است»، «غیر» اعم است از اینکه غیر بر حسب وجود باشد یا بر حسب ماهیت و معنی، زیرا وجود خارجی بعینه، همانطور که مبدأ چیز دیگر میشود که آن شیء با او وجود می‌یابد و ظاهر میشود، بهمین نحو ماهیت آن وجود

اگر دارای ماهیت باشد. با آن متحقق و به ظهور آن ظاهر است. بواقع، ماهیات در خارج و در ذهن تنها بر حسب وجودات ظاهر میشوند.^{۱۶}

نمودار تفسیر نوریت نفس به وجود



۱۶. همان، ص ۲۹-۲۶. از دیگر خوانشهای ملاصدرا درباره نفس که در دیگر آثار وی آمده خوانشی است که در مورد عبارت «نفس و مافوق آن انیات محضند» دارد. ملاصدرا با نقل دو عبارت از شیخ اشراق که یکی درباره انیات محض بودن نفس و مافوق آن و دیگری اعتباری بودن وجود است، وی را به تناقضگویی متهم میکند که از یکسو به وجود محض بودن نفس و مافوق آن قائل است و از سوی دیگر وجود را اعتباری میداند. توجه به نکته مذکور در کتاب مقومات که مراد از انیات محض بودن را مدرک لذاته بودن یا همان موجود نزد خود بودن میدانند، این تناقض را دفع میکند (ر.ک: ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۰؛ همو، اسرار الآیات و انوار البینات، ص ۲۰؛ سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۱۹۰).

نقد خوانشهای وجودی ملاصدرا

ملاصدرا وجود و نور را یک حقیقت واحد میداند.^{۱۷} از آنجاکه خوانشهای وجودی ملاصدرا از نوریت نفس بر یکسان‌انگاری وجود و نور مبتنی است، در این مرحله دلایلی بر یکی نبودن نور مورد نظر شیخ اشراق با وجود صدرایی ذکر میکنیم و آنگاه خوانشهای وجودی از نفس را نقد و بررسی مینماییم.

۱- نقد قول به یکی بودن نور و وجود

۱-۱. اقسام و انواع نور و وجود یکی نیستند

نور مورد نظر شیخ اشراق، اخص از وجود است، زیرا محدود به نور الانوار، انوار قاهره، عقول عالیه، عقول عرضیه و نیز نورهای عرضی است و جوهر جسمانی و اعراض نهگانه از حوزه نور خارجند و هر یک قسمی از اقسام ظلمت بشمار میروند^{۱۸} اما در حکمت متعالیه همه در حوزه وجود جای میگیرند؛ جوهر جسمانی وجود فی نفسه لافسه است و وجود اعراض نهگانه فی نفسه لغیره^{۱۹}. نتیجه‌یی که از این سخن حاصل میشود اینست که وجود و نور یکی نیستند.

۲-۱. تصریح ملاصدرا به سعة وجود نسبت به نور

ملاصدرا در تعلیقه بر این عبارت شیخ اشراق که: «جملگی نور فی نفسه حقیقتش تنها به کمال و نقص مختلف گردد»^{۲۰} با اشاره به سخن شارح حکمة الاشراق که گفته است: «این مسئله از بزرگترین مباحث حکمی و از شریفترین جایگاه‌های انظار الهی است»، میگوید: «این مسئله که وجود جملگی حقیقتش تنها با کمال و نقص مختلف گردد بزرگتر و شریفتر از این مسئله است، زیرا حیطة وجود از نور وسیعتر، جایگاهش رفیعتر، برهانش دقیقتر و راهش

استوارتر است». همین نکته که بر وسعت حیطة وجود نسبت به نور اشاره دارد ثابت میکند که وجود از نظر ملاصدرا نیز با نور یکی نیست و حال آنکه در جای دیگر^{۲۱} به یکی بودن این دو رأی داده است.

۳-۱. تقابل وجود و عدم یا وجود و ماهیت از همان نوع تقابل نور و ظلمت نیست.

در نظر سهروردی تقابل نور و ظلمت تقابل سلب و ایجاب است: «و لیست الظلمة عبارة الآ عن عدم النور فحسب»^{۲۲}. ملاصدرا نیز در مورد تقابل نور و ظلمت تعبیری نزدیک به این مضمون دارد: «و لأننا لو قدرنا خلو الجسم عن النور من غیر انضیاف صفة أخرى و لا إضافة قوة إمكانية لم یکن حاله إلا هذه الظلمة و متى کان كذلك لم یکن أمراً وجودياً بل سلباً محضاً»^{۲۳}. مفسران اسفار این تعبیر را به تقابل سلب و ایجاب معنی میکنند.

آنچه روشن است اینست که در آثار ملاصدرا در مقابل وجود گاه ماهیت و گاه عدم معرفی میشود. ماهیت بنا به تفسیری عدم نام میگیرد و بنا به تفسیرهایی از اصالت وجود و ملاکهای آن، گاه امری ذهنی، گاه حد وجود و گاه متحقق بالعرض تفسیر

۱۷. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۴، ص ۱۵۰؛ همان، ج ۶، ص ۲۹۵؛ همو، اسرار الآیات و انوار البینات، ص ۶۲ و ۷۹؛ همو، تعلیقات بر شرح حکمة الإشراق، ص ۵.

۱۸. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۰۷.

۱۹. فاطمی، «بررسی تطبیقی احکام نور و وجود در حکمت اشراق و حکمت متعالیه».

۲۰. ملاصدرا، تعلیقات بر شرح حکمة الإشراق، ص ۴۶ و ۴۷.

۲۱. همان، ص ۵؛ همو، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۴، ص ۱۵۰؛ همان، ج ۶، ص ۲۹۵.

۲۲. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۱۶۰.

میشود. اینکه ماهیات را به اعدام تفسیر کنیم با معنای عدم که به معنای نبودن چیزی است، تفاوت دارد و تنها با برخی از تفاسیر اصالت وجود^{۲۴} سازگار است. پس اینکه مقابل این دو متفاوت از همند ثابت میکند که نور همان وجود نیست.

۱-۴. تفاوت تشکیک وجود با تشکیک انوار

از نظر ملاصدرا وجود حقیقتی واحد با تكثر در ظهورات است:

أن الوجود حقيقة واحدة هي عين الحق وليس للماهيات و الأعيان الإمكانية وجود حقيقي إنما موجوديتها بانصاغها بنور الوجود و معقوليتها من نحو من أنحاء ظهور الوجود و طور من أطوار تجليه و أن الظاهر في جميع المظاهر و الماهيات و المشهود في كل الشئون و التعينات ليس إلا حقيقة الوجود بل الوجود الحق بحسب تفاوت مظاهره و تعدد شئونه و تكثر حيثياته...^{۲۵}

حال آنکه از نظر شیخ اشراق، نور حقایق نوریه کثیره با شدت و ضعف است^{۲۶}. بواقع نهایتین نظر ملاصدرا درباره وجود همان نظریه وحدت سنخی وجود است که طبق آن وجود و موجود، واحد و بدون شریک است و کثرت مشهود که به مراتب وجود نسبت داده میشود، در حقیقت مربوط به شعاعها و اظلال آن وجود حقیقی است^{۲۷}.

۱-۵. وجود اعتباری و نور امری حقیقی است

از نظر شیخ اشراق وجود امری اعتباری است^{۲۸} و نور حقیقتی عینی و خارجی. او در اینباره میگوید:
شیء تقسیم میشود به آنچه در حقیقت نفسش نور و ضوء است و آنچه در حقیقت

نفسش نور و ضوء نیست. مراد از نور و ضوء در اینجا یک چیز است، زیرا منظور ما در اینجا چیزی که امر مجازی شمرده میشود - مانند آنچه به «واضح نزد عقل» از آن تفسیر میشود - نیست، هر چند حاصل این تفسیر نیز به نور باز میگردد.^{۲۹}

۱-۶. علم الانوار با علم وجود فرق دارد

بتصریح شیخ اشراق، حکمت او که علم الانوار است^{۳۰} به بحث درباره انوار میپردازد نه نور و حال آنکه فلسفه وجودی ملاصدرا با حقیقت وجود سر و کار دارد^{۳۱}. حقیقت وجود حقیقت واحد به وحدت حقه حقیقه است و لذا کثرات، بنا به قاعده عین الربط بودن معلول، چیزی جز ظهور و حتی نمود علت و وجود مستقل نیستند^{۳۲}. شیخ اشراق در عین اینکه برای نورها رابطه قاهریت و مقهوریت قائل است، اما به وجود استقلالی آنها نیز اعتقاد دارد و بهمین دلیل است که در آغاز مباحث حکمی حکمة الاشراق تعبیر «نور الانوار» را بکار میبرد؛ «فی الانوار الالهیة و نور الانوار»^{۳۳}.

۲۴. فیاضی، هستی و چیستی در مکتب صدرایی، ص ۴ به بعد.

۲۵. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲۶. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲۷. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۲،

ص ۳۲۲؛ جوادی آملی، ریحق مختوم، ج ۹، ص ۴۵۱.

۲۸. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۶۴.

۲۹. همان، ص ۱۰۷.

۳۰. همان، ص ۱۱۷.

۳۱. اکبریان، حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، ص ۷۴.

۳۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶،

ص ۳۲۲، و ۳۵۹.

۳۳. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. تحلیل و نقد خوانش‌های ملاصدرا

۱-۲. بررسی تعلیقه بر «هر آنکس که دارای ذاتی باشد که از آن غافل نمیشود غاسق نیست».

در این تعلیقه ملاصدرا نظیری وجودی از سخن حکما بر نظر نوری سهروردی ذکر کرده است که مبنای آن به تفاوت ادراک در حکمت اشراق و حکمای پیش از آن باز میگردد. ملاصدرا خود ادراک را اینگونه معنی میکند: «ادراک عبارتست از امر مجرد از ماده نزد موجود دیگر»^{۳۴}. یا میگوید: ادراک شیء همان وجود آن برای مدرکش است^{۳۵}؛ حقیقت ادراک از نظر شیخ اشراق حضور شیء نزد مدرک است و چون وجود نفس، مثالی بر وجود حق تعالی است^{۳۶}، علم حق تعالی به اشیاء به حضور اشیاء تعریف میشود.

علم حق به ذات خود نور لذاته و ظاهر لذاته بودن است (= به ذات خود نور بودن و به ذات خود ظاهر بودن است) و علم او به اشیاء ظاهر بودن اشیاء بر او است؛ یا به خودشان یا به متعلقاتشان که مواضع شعور مستمر برای مدرکات علویند. در رؤیت همین شرط بس که ابصار به مجرد اضافه ظهور شیء بر چشم، بان بود حجاب است^{۳۷}. بر اساس همین تعبیر اشراقی از حقیقت علم است که معتقد است انوار مجرد همگی بصیر هستند و در این انوار، علم به بصر باز میگردد نه بصر به علم^{۳۸}.

سهروردی معتقد است: نفس ما وقتی خود را درک میکند، ادراک او توسط صورت [ذهنی] نیست بلکه ادراک بالتفات نفس به مورد مشاهده صورت میگیرد و مورد مشاهده همیشه جزئی است، یعنی نفس دارای علم اشراقی حضوری و غیرمتکی به صورت است. ابصار عبارتست از صرف روبرویی چشم با چیزی که در روشنائی قرار دارد و این تنها به معنی اشراق حضوری نفس است.

استدلال شیخ اشراق در تطابق علم نفس با علم خداوند اینست که: هر کمال مطلق که برای موجود، از آن حیث که موجود است، تصور شود، داشتن آن برای واجب الوجود ممتنع نیست. چنانچه معلوم شده باشد که علم اشراقی بدون واسطه و اثر و بمجرد اضافه

خاصی که حضور اشراقی شیء نامیده میشود، برای نفس میسر است، پس چنین علمی بطریق اولی و اکمل برای واجب الوجود حاصل است. بنابراین، واجب الوجود هم ذات خود را بدون واسطه درک میکند و هم به اشیا به علم اشراقی حضوری احاطه دارد^{۳۹}.

دلیل این تعریفهای متفاوت از حقیقت ادراک به تفاوت در مبنای فلسفی ملاصدرا و سهروردی باز میگردد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۲-۲. نقد تعلیقه «علم ذات به ذات بدون مثال»

در تعلیقه ذکر شده، عبارت ملاصدرا تبیین و تأییدی بر سخن شیخ اشراق است، اما در ادامه از این تبیین نتیجه میگیرد که «پس ذات من عین وجود است». دلیلی که صدرا بر این نتیجه گیری ارائه میدهد چنین است: «زیرا هر معنایی غیر از وجود، آنگاه که هویت شخصی ذات را درک میکنم، مجهول و غایب از ذات من است». الف) مراد ملاصدرا از «هر معنایی غیر از وجود» در اینجا همان ماهیت است. تحلیل وی بنا بر مسلک فلسفی او صحیح است که در آن نفس نه شروع فلسفه بلکه مبحثی از مباحث حکمت میباشد؛ در این روال علم ما سامان یافته و به مرحله تفکر فلسفی رسیده و تعبیرهای وجود و ماهیت شکل گرفته و آنگاه

۳۴. ملاصدرا، تعلیقات بر شرح حکمة الإشراف، ص ۱۱.

۳۵. همان، ص ۴۰.

۳۶. میدانیم که مثل داشتن با مثل داشتن متفاوت است. در آموزه‌های اشراقی و صدرایی خداوند مثل ندارد (لیس کمثله شیء) اما مثل دارد (و لله المثل الاعلی) و نفس انسانی را مثل اعلای خداوندی میدانند؛ «لان الباری تعالی خلاق الموجودات المبدعة و الكائنة و خلق النفس الإنسانية مثلاً لذاته و صفاته و أفعاله فإنه منزّه عن المثل و الشبه لا عن المثل فخلق النفس مثلاً له ذاتاً و صفاتاً و أفعالاً لیكون معرفتها مرقاة لمعرفة» (سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۹۰؛ ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ج ۲، ص ۶۵۰).

۳۷. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

۳۸. همان، ص ۲۱۴.

۳۹. همو، مشارع و مطارحات، ص ۵۲۴ - ۵۲۲.

چنین تمایزی جواز یافته است. اما اگر اولین تجربه تفکر و تحلیل انسانی از نفس باشد، استدلال ملاصدرا جایی نخواهد داشت چراکه انسان در این حالت چیزی جز ظهور خودش بر خودش در نمی‌یابد؛ آنگاه بعد از درک خود، تفسیرهای بعدی نمایان میشود.

ب) این تعبیر یکی از مبنائیترین تفاوت‌های حکمت اشراق و حکمت متعالیه را نشان میدهد که همان تفاوت در آغاز فلسفه است. شیخ اشراق فلسفه خود را از نظر به نفس آغاز میکند^{۴۰} و ملاصدرا از نظر به عالم، در مسلک حکمی ملاصدرا وقتی به حقایق عالم نظر می‌اندازیم از هر چیز دو مفهوم به ذهن ما متبادر میشود؛ در این روایت «بعد از پذیرفتن اصل واقعیت، به این نکته پی می‌بریم که هر واقعیت خارجی در ظرف ذهن به دو امر تحلیل میشود: یکی مفهوم هستی است که مشترک بین تمامی قضایای ذهنی بی است که در مقام حکایت از واقعیات خارجی میباشند و دیگری مفاهیم ماهویی که بیانگر چیستی آن حقایقند»^{۴۱}.

بدلیل همین نقطه آغاز متفاوت است که دو اصطلاح «نور» و «وجود» بمثابة اصل بدیهی فلسفی بعنوان پایه مباحث انتخاب میشوند. نظر من به «من» که از آن به علم حضوری من به من تعبیر میشود، ابتدائیترین و مبنائیترین نوع علم انسانی در سیر تشکیل انبوه علم‌های نفس به امور مختلف است؛ بهمین دلیل است که شیخ اشراق از آن به بدیهیترین امر تعبیر میکند^{۴۲}. چیزی که تمام هویتش دراک بودن باشد^{۴۳} ضرورتاً در وهله نخست به خودش علم دارد و ممکن نیست درک خودش از خودش اولین وصفش نباشد.

اما مفهوم وجود و تعبیری از این دست بعنوان واحدی از واحدهای معرفتی انسان، بعد از درک من شکل می‌گیرد. بدلیلی وجدانی، در نظر من از من به من، درک روشن بودن من بر من مقدم بر درک وجود من است؛ هر چند ممکن است کسانی معتقد باشند در نظر بیرون از من به من، این دو یک چیزند یا بودن من مقدم بر درک من از من است. پس بر مبنای شیخ اشراق حداقل به سه دلیل نمیتوان نفس را وجود نامید: بدلیل اعتباری بودن وجود^{۴۴}، بدلیل

یکی نبودن نور و وجود و بدلیل تقدم درک نوریت من بر هر چیزی. چنین بیانی را در باره تفسیر ملاصدرا بر عبارت «جوهریت غایب از تو همه ذات تو یا جزء ذات تو نیست» نیز میتوان بکار برد. ملاصدرا در تعلیقه بر این عبارت شیخ اشراق مینویسد:

حقیقت نفس وجود است - که در زبان اشراق از آن به نور تعبیر میشود - نه امری زائد بر آن. برهان آن همانگونه که از کتابهایش استفاده میشود اینست که: انسان وقتی که ذات خود را حاضر میسازد و به ذات خود اشاره میکند در ذات خود چیزی پیدا نمیکند جز امری که ذاتش را درک میکند.^{۴۵}

۳-۲. نقد تعلیقه بر «اگر علم ذات به ذات به مثال باشد»
تعلیقه و نقض صدرا ناظر به «علم به هر چیزی» یا بتعبیری دیگر «علم به چیزی» میباشد، حال آنکه نظر شیخ اشراق ناظر بر علم هر کس به نفس خود است. از نظر ملاصدرا چنانکه وجود وجود با وجود غیر وجود متفاوت است و وجود به نفس ذات خود موجود است^{۴۶}، علم به نفس با علم به امور خارج از نفس نیز متفاوت است. درک من یا نفس از خود بدون مثال است و در هر نوع درکی از شئون نفس یا امور بیرون از نفس، درک نفس محفوظ میباشد. بعنوان مثال، مثال متعلق به من، فرع بر درک من است، هر چند به

۴۰. همو، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۱۴؛ همان، ج ۱، ص ۷۰؛ یزدان پناه، حکمت اشراق، ج ۲، ص ۲؛ حائری یزدی، علم حضوری، ص ۵۵.

۴۱. جوادی آملی، ریحق مختوم، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴۲. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴۳. همان، ص ۱۱۷ به بعد؛ حیات آن است که شیء لنفسه ظاهر باشد و حی همان دراک فعال است؛ و ادراک را دانستی (که ظهور ذات شیء برای ذاتش است). فعل نیز برای نور ظاهر است (که همان اشراق است) و به ذات خود فیاض است. با این بیان، هر نور محضی حی است و هر حی بی نور محض.

۴۴. همان، ص ۶۴ و ۱۸۶.

۴۵. ملاصدرا، تعلیقات بر شرح حکمة الاشراق، ص ۲۱.

۴۶. همو، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۳،

ص ۲۷۰.

این درک تنبه علمی نداشته باشد و هرگاه مثال من را درک کردیم، یعنی قبل از آن من را درک کرده‌ایم که این مثال را متعلق به آن من میدانیم. یا وقتی تصویر خود را در آینه میبینیم، قبل از آن به خودمان علم داریم که تصویر در آینه را متعلق به خود میدانیم^{۴۷}. برخلاف امور بیرون از نفس و برخلاف سخن ملاصدرا، از حصول علم به مثال نفس، علم به علم به نفس لازم می‌آید وگرنه درک «تعلق مثال به من» تحقق نخواهد یافت و اصلاً علم به آن مثال و مثال بودن مثال هم روی نخواهد داد.

نقض ملاصدرا نیز با توجه به مبنای شیخ اشراق وارد نیست؛ شرط و شرحی که شیخ اشراق ارائه داد، در مورد علم نفس به خود و در مورد درک نفس با مثال بوده در مورد اشیا خارج از نفس که تعلیقه ملاصدرا ناظر به آن است.

۲-۴. نقد نظر ملاصدرا درباره «نور، ظاهر در حقیقت خود و مظهر غیر خود است»

اصولاً فلسفه ملاصدرا که تفاوت ساختاری با حکمت اشراق دارد، نوعاً تمایز پرور است. ملاصدرا چنین تمایزهایی را در بسیاری از مباحث دیگر نیز قائل شده است حال آنکه در حکمت اشراق و در چارچوب قواعد آن وجه و لزومی ندارند. تمایز ذهنی و عینی، تصویری و خارجی، ماهیت من حیث هی و ماهیت عینی و تعبیرهایی از ایندست، در رویکرد عالم محورانه یا آفاقی عقل امکان طرح دارد اما در رویکرد نفس گرایانه نفس به خود، خیر. از آنجاکه این ادراک حضوری است و نفس به خود و حالات خود علم حضوری و اشراقی دارد، سخن از تصور ذهنی و تمایز با عین سخنی لغو و بیربط است. در مورد مطلق ادراک نیز چون نهایتاً هر نوع علمی به علم حضوری ختم میشود اینگونه است.

اگر بحث ملاصدرا را با زبان اشراق بیان کنیم، در بحث تقسیم نور که صدرا بر آن خرده میگیرد، مراد از نور در وهله اول تقسیم کننده این تقسیم و تبیین کننده این مبحث است نه خود حاصل تقسیم که با الفاظ ادا میشود. بتعبیر

دیگر، نور در اینجا در درجه اول گویند سخن است نه خود سخن. ملاصدرا در مقام نقد شیخ اشراق میگوید:

معنی نور محسوس چون در عقل حاصل شود، ظاهر به نفس خود و مظهر غیر خود نخواهد بود و اجسام و غیر اجسام از آن روشن نخواهند شد. همچنین مفهوم نور و ظهور به حمل شایع بر آن صدق نخواهد کرد بلکه مفهوم نور مانند دیگر مفهوما، امر مبهمی است که در وجود و ظهورش به چیز دیگری نیازمند است. بدین نحو دانسته میشود که وجود ضوء در خارج - نه ماهیتش - به هویت خود برای چشم آشکار است و غیر خود از میان دیدنیها را بر نیروی بینایی آشکار میگرداند.^{۴۸}

اما نقد ملاصدرا وارد نیست؛ چراکه اولاً، نور محسوس در حیطه خود که رمزی برای مرتبه بالاتر نوریت است، خود بخود روشن است. ثانیاً، وقتی نور محسوس در عقل حاصل میشود، «نور» همان امر دراک، یعنی من است که بر مدرک خود یعنی نور محسوس، اشراق و اشراف دارد و تابع همان قاعده اشراق و ابصار شیخ اشراق است که هویت عینی آن برای نفس آشکار است. بنابراین، اگر مفهومی از آن در ذهن و عقل، بتعبیر صدرایی حاصل شد، بر آن نیز بعنوان حقیقتی از حقیقتها اشراق دارد. ثالثاً، همچنین اگر مفهومی از آن در مرتبه خیال یا مرتبه عقل نفس باقی ماند و بعدها به خاطر آورده شد، نفس یا من آن را با ذاکره درک میکند و درک آن نیز نوری و اشراقی است و در همان حال نیز بر آن اشراق و اشراف دارد. رابعاً، وقتی مفهوم نور محسوس درک شد، آن مفهوم دیگر نور محسوس نیست بلکه نوری معنوی است که بالذات و خود بخود روشن است و به همین وجود نوریش (نه به وجودی دیگر) از دیگر مفهوما تمایز میشود. بنابراین لازم نمی‌آید از درک (مثلاً) نور، درک دیگر پدیده‌ها هم حاصل شود، به این دلیل

۴۷. بابائی، رمزهای بی پایان آینه، ص ۴۷ و ۵۱.

۴۸. ملاصدرا، تعلیقات بر شرح حکمة الاشراق، ص ۹.

که نور ظاهر به ذات خود و مظهر غیر است.

بواقع، همانگونه که ملاصدرا معتقد است وجود به ذات خود موجود است و به وجود دیگری نیاز ندارد، مفهوم نوری نور محسوس نیز برای مدرک شدن به حقایق دیگری نیاز ندارد و صرف مواجهه چشم و اشراق نفس بر آن از طریق دیده کافی است. دلیل این سخن ضابطه نور است که شیخ اشراق اینگونه قرار داده است: هرگاه خواستی که برای نور ضابطه‌ی بدانی اینست که نور همان ظاهر در حقیقت ذات خود و ظاهرکننده غیر به ذات خود است. این نور در ذات خود، از هر چیزی که ظهور زائد بر حقیقتش باشد، ظاهرتر است. ظهور انوار عارض به امری زائد بر آنها نیست تا در نفس خود خفی باشند بلکه ظهور آنها به حقیقت نفسشان است. چنین نیست که نور حاصل شود و سپس ظهور بر آن مرتب شود، وگرنه در این صورت در حد ذات خود نور نخواهد بود و چیزی دیگر آن را ظاهر خواهد ساخت. حق اینست که نور ظاهر است و ظهورش نور بودنش است و چنین نیست که به توهم گفته میشود «نور خورشید را چشمان ما ظاهر میسازند» بلکه ظهور آن همان نور بودن آن است و اگر همه مردم و همه بینندگان معدوم باشند، نور بودن آن از بین نمیرود.^{۴۹}

۳. راز تفاوت تعبیر شیخ اشراق و ملاصدرا از نفس

اینکه شیخ اشراق از نفس به نور تعبیر میکند و ملاصدرا به وجود، ریشه در جایگاه این مبحث در هر کدام از حکمتین دارد؛ اشاره شد که شروع فلسفه از نفس مشخصه منحصر بفرد حکمت اشراق است^{۵۰} و حال آنکه نفس شناسی برای ملاصدرا جزو مباحث حکمت میباشد^{۵۱}. با شروع از نفس اصطلاح نور شکل میگیرد

حال آنکه در مبنای ملاصدرا اصطلاح وجود از قبل و با نظر به واقعیت سامان یافته و نفس به آن متصف میشود. تفاوت دیگر در همین راستا اینست که در موضوع آغاز، نظر شیخ اشراق از نفس با نفس به نفس است. یعنی، در این مرحله نفس را بعنوان تمام هویت من بررسی میکند و زمانی که مانند مباحث حکمت‌های پیشین در احوال نفس از حیث مباحثی از مباحث حکمت به بحث مینشیند، دوباره آن را در عنوانی مستقل و در مباحثی نظیر رابطه نفس و بدن، تعلق نفس به بدن، رابطه نیروهای نفس با نفس، تعدد قوای نفس و مباحث معاد و... طرح میکند^{۵۲}. اما ملاصدرا به نفس بعنوان پدیده‌ی از پدیده‌های عالم و از بیرون نفس نظر دارد؛ هر چند که تأثیرپذیری وی از شیخ اشراق در اثبات نفس با تمایز نهادن بین «أنا» و «هو» با تعبیری وجودی کاملاً روشن است^{۵۳}.

مبحث نفس برای حکمت متعالیه نیز بسیار حائز اهمیت است. صدرا آن را به تأسی از شیخ اشراق مرقعات شناخت خداوند میداند و نتایج و ثمرات خودشناسی را

۴۹. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۱۱۱ به بعد.

۵۰. همان، ص ۱۱۱.

۵۱. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۸، ص ۳.

۵۲. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۲۰۴. اگر از طرف ملاصدرا پاسخ داده شود که: مطرح نمودن مباحث نفس در حکمت اشراق برای توضیح و تبیین علم نور مجرد محض - اعم از ذات خدا و عقول و نفوس - میباشد، میتوان پاسخ داد که سهروردی بعد از سامان دادن نظام نوری خود که بر شروع از نفس مبتنی است، چنین کاری را انجام میدهد و اساساً از محاسن نظام‌پردازی، که نقطه شروع متمایزی دارد، همین است که بتواند مهمترین مباحث حکمی را تبیین و تفسیر کند.

۵۳. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، ص ۲۵۴؛ «و وجود کل نفس هو ما یثیر الیه کل أحد ب «أنا» فما یشار الیه بأنا غیر ما یشار الیه ب «هو» فی الوجود فیمكن شهود الأول مع الذهول عن الآخر».

اثبات وجود حق تعالی، اثبات مؤثریت حق تعالی در جهان هستی، شناخت توحید ذاتی و توحید افعالی حق تعالی، شناخت حق تعالی به علم حضوری، نردبان تمام معارف و کلید علم به روز قیامت و معاد معرفی میکند.^{۵۴} نهایتاً میتوان گفت: در حکمت اشراق در راه طرح نظام نوری، نفس کلید مباحث و در حکمت متعالیه از مباحث کلیدی است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

(الف) از مباحث گذشته میتوان به این نتیجه رسید که موضوع نفس در دو حکمت متعالیه و اشراق کاملاً متفاوت از دیگری مورد بررسی قرار می‌گیرد. نفس در حکمت اشراق آغاز حکمت است و در حکمت متعالیه از مباحث حکمت. بر همین اساس، یکی نظر از نفس به نفس است، بعنوان اولین چیزی که درک میشود و دیگری نظر از عقل به نفس بعنوان پدیده‌یی از پدیده‌ها. تفسیرهای ملاصدرا منطبق بر مبانی حکمت خود است که حکمتی عالم‌محورانه و از راه وجود است اما تحلیل‌های شیخ اشراق بر مبنای نفس‌محورانه و از راه نفس صورت می‌گیرد. در آیه شریفه آفاق و انفس به هر دوی این مسلک‌های متفاوت اشاره شده است.

(ب) اتکای تحلیل‌های وجودی ملاصدرا بر یکسان‌انگاری وجود و نور است در حالیکه نور و وجود یکی نیست. در نتیجه، تفسیر نفس به وجود اگر در حکمت متعالیه جایز باشد با اصول حکمی اشراقی سازگاری ندارد.

منابع

- اکبریان، رضا، حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۶.
- بابائی، علی، رمزهای بی‌پایان آینه، تهران، مولی، ۱۳۹۱.
- ، پریچهره حکمت، تهران، مولی، ۱۳۹۴.
- جوادی آملی، عبدالله، ریح مختوم، قم، اسراء، ۱۳۷۵.
- حائری یزدی، مهدی، علم حضوری (اصول معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی)، ترجمه محسن میری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱.
- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.

-----، مشارع و مطارحات، ترجمه سیدصدرالدین طاهری، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۵.

شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.

فاطمی، جمیله، «بررسی تطبیقی احکام نور و وجود در حکمت اشراق و حکمت متعالیه»، اندیشه دینی، ۱۳۸۰، شماره ۸ و ۹، ص ۷۸ تا ۶۹.

فیاضی، غلامرضا، هستی و چیستی در مکتب صدرایی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸.

ملاصدرا، اسرار الآیات و انوار البینات، تصحیح محمدعلی جاودان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۹.

-----، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱: تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳.

-----، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۲: تصحیح، تحقیق و مقدمه مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳.

-----، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۳: تصحیح، تحقیق و مقدمه مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳.

-----، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۴: تصحیح، تحقیق و مقدمه مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳.

-----، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶: تصحیح، تحقیق و مقدمه احمد احمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۱.

-----، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۸: تصحیح، تحقیق و مقدمه علی اکبر رشاد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳.

-----، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح، تحقیق و مقدمه سیدمصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت صدر، ۱۳۸۲.

-----، المبدأ و المعاد، تصحیح، تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۱.

-----، تعلیقات بر شرح حکمة الإشراق، بخش الهیات (ج ۴): تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۹۲.

یزدان‌پناه، سید یدالله، حکمت اشراق، گزارش شرح و سنجش دستگاه فلسفی شیخ شهاب‌الدین سهروردی، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.

۵۴. بابائی، پریچهره حکمت، ص ۱۶۳.